

دلهره های با نام و نشان اصلاح طلبان

سهراب صبح

اسفند ۱۳۸۸

آنان دلهره دارند. آنان وحشت زده اند. آنان از خشونت بیزارند. آنان از انقلاب می ترسند. آنان از شیخ موش کور تاریخ نیز هراسناکند. آنان در سودای احیای مسیح و ماندلا و گاندی دیگری در سویدای وجود خود پبله ی خم شدن سرها و درپوزه گی از پادگان ها را می تنند و به مردم پرچم سفید تسلیم هدیه می دهند. پرچمی که از داغ و درفش و شط تازیانه ی دژخیمان سرخ می شود. آنان به سرخی خون شتک زده بر سنگ فرش خیابان ها چشم می دوزند تا باز هم از انقلاب و خشونت تبری جویند. آنان چکمه ی خشن ترین دیکتاتوری ها را واکس اصلاحات می زنند، پوسیده ترین یونیفرم سرهنگان و سرداران را با مهربانی نافرمانی مدنی وصله پینه می کنند و در متن قصیده یی به مضمون تقبیح خشونت و قافیه ی خاوران، با ردیف دهه ی شصت به دربار شاه و شیخ می خزند و برای مدایح فربه تر از فرومایه گی خود، صله هایی از لته ی خون و جنون سرمایه به جیب می زنند. آنان رد سرخ و بر آماسیده ی شلاق سرمایه برگرده ی زنان کارگر سندنجی و نهیب گلوله های خاتون آباد و غم نان زحمت کشان را با ماتیک گل بهی رنگ بری از خشونت، یک میلیون بار امضا می کنند. و بر مسیر عبور توفان خشم مادران داغدار و زنان بی کار، سد تهمت شیون سالاری می نهند، تا نشان دهند از چه میزان روحیه ی شسته و روح رفته یی برخوردارند. آنان کارگر افغانی مانده در بند ۱ مه ۲۰۰۹ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸) را به یمن پیروزی باراک اوباما فراموش می کنند و برای اعزام سی هزار نظامی تازه نفس به افغانستان هورا می کشند تا نشان دهند چه قدر از انقلاب و جنگ و خشونت متنفرند. آنان را بی ضمیر همه می شناسند. نیازی به معرفی و تعریف نیست. بی تعارف آنان همان لیبرال ها و اصلاح طلبان "جنتلمن" پوزیسیون و شبه اپوزیسیون هستند که کلافه از مقابله ی مردم با نظامیان (دفاع از خود در برابر هارترین یورش همه جانبه ی پلیس) دچار دلهره شده اند. آنان خشونت ساختارشکنان عاشورا (۶ دی ۱۳۸۸) را محکوم می کنند و از همه ی کتک خورده گان و مجرمان و دست و پا شکسته گان می خواهند به تلافی همه ی قساوت پاسداران، خاموشی گزینند و برای اثبات این حسن نیت که اصلاحات، به دنبال انقلاب نیست؛ روز ۲۲ بهمن را به کام جمهوری عزیز و نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد اسلامی تلخ نکنند. فضیلت این حضرات در پایین کشیدن فتیله ی انقلاب گل می دهد و پشت میز مذاکره به میوه می نشیند. آنان هنوز در خیال خود حوصله ی بحر می پزند و در سر قطره ی محال اندیش شان گمان می برند، انقلاب حرکتی ست ارادی و ایده نولوژیک، که نه فقط "باران" لطف الهی را به "سپیل" خروشان قهر مردمی تغییر می دهد، بل که از درونش دیکتاتوری بیرون می ریزد! بی هوته نیست که آنان مرتب غرولند سر می دهند که "انقلاب نکردیم که..." گویا فعل انقلاب همان عمل دل خواهی "انقلاب کردیم که..." است! بی چاره آنان که هنوز به قافله ی فلاسفه ی عصر روشن گری نیز نرسیده بر سر فهم تفسیری از پوپر و هایک و نائینی دست به یقه شده اند. از قرار "تحقق جامعه ی باز" آنان فقط و فقط سیصد سال ناقابل طول می کشد. در این مدت تعداد زیادی بناپارت و مسیح و بیسمارک و هیتلر و موسولینی و فرانکو و مارکوس و پهلوی و خمینی می آیند و می روند. سیصد سال برای تغییر شاید خیلی طولانی نباشد! تنها مشکل این است که در این مدت همه ی ما می میریم! حتا معلوم نیست که کره ی زمین در این فاصله از شر آلوده گی های سرمایه داری قسر در برود! بی چاره آنان!

وقایع روز عاشورا (۶ دی) به ترز شگفت انگیزی خونین و خشن بود. اعتراض مسالمت آمیز مردم که تا مطلع همین روز نیز با انواع و اقسام شکنجه ها و تجاوزهای کهریزکی پاسخ گرفته بود، به نحو وحشیانه یی به خاک و خون کشیده شد. هر چند قتل سیاسی خیابانی بعد از ترور ندا آقاسلطان از سوی باندهای سیاه آدم کشان حرفه یی کلید خورده و پس از آن نیز به صور مختلف تکرار شده بود، اما عاشورای تهران به صحنه های جدیدی در ساحت سیاسی جنبش اعتراضی مردم تبدیل شد. مردمی که تا آن روز رویه ی تدافعی و به یک مفهوم کتک خوری بی واکنش پیشه کرده بودند، این بار به قصد دفاع از جان خود، در مقابل

تعرض گله های رنگارنگ اوباش پلیس و سپاه و بسیج ، و مقاومت در برابر دندان تیز گرگ های گله ی حزب الله، وارد کارزار و پیکار شدند. اگرچه در این نبرد نابرابر، شکست مردم در برابر هجوم انبوه گارد جاویدان تا دندان مسلح اسلامی کاملاً محتمل بود و پیش بینی صحنه های کشتار معترضان مانند زیر گرفتن توسط ماشین شاسی بلند پلیس، سقوط از پُل، شلیک گلوله های ساچمه یی و غیره غیر منتظره نبود، اما با این حال همین مقاومت قهرمانانه و البته غیر متشکل و بدون سازمان و فاقد ابزار که به فتح چند مقر پلیس و زمین گیری موقت خیل عظیم نیروی سرکوب انجامید، به وضوح نشان داد که:

الف. رژیم با تمام پول های هنگفتی که برای تجهیز و تشجیع عمله های انتظامی امنیتی خود، هزینه کرده، چه قدر در مقابل خروش مردم به ستوه آمده آسیب پذیر است. چنین ضعف آشکاری، البته فقط در مقابل یک جنبش میلیونی توده یی ست که امکان سقوط را بسترسازی می کند. بدیهی ست اگر فرد یا جریانی از این صف بندی به این جمع بندی برسد که به جای توده های دست خالی، می توان با چهار پنج هزار نفر مسلح؛ روند فروپاشی رابه عهده گرفت و آن را تسریع کرد، به خوش خیالی محض فرو افتاده است.

ب. مقابله ی سبعانه ی رژیم با مردم در جریان اعتراض روز عاشورا و متعاقب آن دست گیری های گسترده؛ اعدام، شکنجه و لشکرکشی به منظور تسلط مطلق در میدان ۲۲ بهمن به ساده گی نشان داد که تمام اوهام لیبرال ها و اصلاح طلبان در خصوص نافرمانی مدنی و تغییرات سفید مسالمت آمیز سراسری بیش نبوده است. حالا دیگر کاریکاتورهای ایرانی نلسون ماندلا نیز باید فهمیده باشند که در روز موعود و برای ایجاد تغییرات عمیق اجتماعی از طریق معلق کردن دستگاه سرکوب و ساقط ساختن رژیم لاجرم قهر و خشونت؛ گریز ناپذیر خواهد بود. سران ج.ا نه گوش شنیدن "صدای انقلاب مردم" را دارند و نه به محض احساس فشار خیابانی همچون "علیحضرت همایونی" به بهانه ی استراحت و درمان، به قاهره – در این مورد احتمالاً دمشق – خواهند گریخت. فراری در کار نیست. چنان که برای صدام حسین نیز در کار نبود. عقب نشینی و تسلیم به اراده ی حذافلی مردم – چنان که اصلاح طلبان می خواهند – نیز محال است. به عبارت دیگر حوادث خونین ده ماه گذشته به ساده لوح ترین آدم ها هم نشان داد که انتخابات دموکراتیک – حتا با موازین لیبرالی – یا تمکین به آزادی های فرهنگی نسبی چیزی ست در حد کشک!

(در افزوده: چنین سطحی از اختناق سیاسی، دقیقاً مدلول یک دلیل ساده ی اقتصادی است. ج. ا برای عملیاتی کردن طرح های نئولیبرالیستی بازار آزادی خود «حذف سوبسیدها» به نحو اجتناب ناپذیری نیازمند پینوشه یی کردن فضای کشور و ایجاد شوک های پی در پی است. پیش برد سیاست های مونتاریستی فقط از راه نظامی برای نظام حاکم ممکن است)

اصلاح طلبان و لیبرال ها که – همچون رقیب جناحی کنسرواتیست خود – از وقایع به اصطلاح «ساختار شکنانه ی» عاشورا به دلهره افتاده بودند، مانند کشتی نشستگانی که هر گونه تَرک برداشتن کشتی را به مثابه ی غرق همزمان خود و رقیب می بینند، بلافاصله دست به کار شدند و برای حفظ نظام مقدس به در و دیوار زدند. ابتدا بیانیه ی ۱۷ موسوی از دولت خواست که در برابر مجلس و قوه ی قضاییه پاسخگو باشد و به کلی ترکیب اولترا راست مجلس جانپان حرفه یی را نادیده گرفت. سپس محمد خاتمی با ادبیاتی سخیف و به دور از شأن عبا ی شکلاتی فرد "جنتلمن مآب هوادار جامعه ی مدنی!!" به مردم گفت: «غلط کردید که...» بعد نوبت مهدی کروبی رسید که به اعتبار تنفیذ "مقام معظم رهبری" مشروعیت دولت را به رسمیت بشناسد. سکوت مرموز و موزیانه ی هاشمی رفسنجانی نیز که – منتظر فشار بیشتر سبزه ها برای امتیازگیری از باند خامنه یی نشسته بود – به نفع صلاحیت رهبری برای حل بحران و تمکین به توصیه ی احمد خاتمی و مکتوم گذاشتن فحاشی های محمد یزدی، کمی تا حدودی شکسته شد! وصف اعلامیه های لندن (گروه ۵ مهاجرانی - کدیور) و واشنگتن (گروه ۳) فعلاً بماند.

حالا دیگر اصلاح طلبان برای سازش با نظامیان صف کشیده اند، اما طرف مقابل، که در این منازعه دست خود را برتر می بیند، نه فقط راه نمی دهد، بل که به کم تر از محاکمه ی "سران فتنه" نیز رضایت نمی دهد. عرصه ی سیاسی ایران وارد حوزه های جدید و جالبی می شود. پس از ۲۲ بهمن پیاده نظام ناامید شده ی سبز به دنبال جمع شدن زیر عبا ی لیبرال های جدید بی تاب می کند. و از سوی دیگر لندن نشینان و سایر رهبران و سخن گویان خود خوانده ی جنبش اعتراضی بر محور سکولاریسم از سر و کول هم بالا می روند و برای "مصیبت اهانت به امام زمان" – از سوی اکبر گنجی – مراسم سوگواری اعلام می گیرند.

موافقت یک فلاش بک (عقب دید) بزنیم؟

سی و یک سال پس از شکست انقلاب ۱۳۵۷ تامل در چند مولفه و قیاس آن ها با وقایع جاری ضروری است.

I. سقوط رژیم شاه به طور مشخص ناشی از بحران اقتصادی عمیقی بود که پس از افزایش قیمت نفت در سال ۱۳۵۲ و بحران جهانی اقتصادهای کینزی آغاز شده و به یک بحران همه جانبه اقتصادی سیاسی در ایران تبدیل گردیده بود. در حال حاضر نیز بحران اقتصادی در سطح جهانی و به تبع آن در ایران گریبان سرمایه داری جهانی و ج.ا را گرفته است. در ایران متعاقب یک دوره درآمد کلان نفتی - مبلغ ۲۸۰ میلیارد دلار ظرف چهار سال حاکمیت دولت نهم - مبلغ سنگینی به شکل نقدینه گی وارد بازار شده است و در همان حال ساختارهای تولید تحت تاثیر واردات به شدت فرو ریخته و به یک نابه جایی اقتصادی (فلاکت) و فاصله ی عمیق طبقاتی انجامیده است. تورم، رکود تورمی، بی کاری، کاهش قدرت خرید توده های زحمت کش، فساد، فحشا، اعتیاد در کنار فرار سرمایه، تجمع سرمایه در انحصار یک الیگارشلی مالی و ... در مجموع اقتصاد ایران را به شکننده ترین شکل ممکن بعد از بهمن ۵۷ در آورده است. نگفته پیداست که تمام این عوارض ناشی از شیوه ی تولید سرمایه داری در ایران است.

II. اگر تنها راه برون رفت رژیم شاه متعاقب بحران اقتصادی سال های ۵۲ به بعد نئولیبرالیزه کردن بازار (بنیادگرایی مطلق بازار) به ضرب و زور سرکوب اعتراض های احتمالی بود، اگر رژیم شاه به دلایل مختلف از اتخاذ چنان سیاستی ناتوان ماند و در نهایت متلاشی شد، در مقابل ج.ا نه فقط به سرعت اقتصاد ایران را نئولیبرالیزه کرده و با تحقق طرح تحول اقتصادی از سال آینده (۱۳۸۹) این سیاست را به شکلی همه جانبه تر عملیاتی خواهد کرد، بل که از قدرت نظامی و امنیتی پر شمار به منظور سرکوب اعتراضات توده یی نیز برخوردار شده است. پلیس مجهز ج.ا طی ده ماه گذشته شیوه های مختلف سرکوب توده ها را با مهارت تمام عیار تمرین کرده و قابلیت ها و توان مندی های قابل توجهی از خود بروز داده است. دستگاه سرکوب با استفاده از تکنولوژی پیشرفته ی جهان سرمایه داری، تا حدود زیادی عرصه های ارتباط و اطلاع رسانی مجازی را نیز تخریب و تحدید کرده است.

III. از ره آورد قطع سوبسیدها، مبلغی در حدود ۴۰ میلیارد دلار از سفره های خالی مردم ایران به جیب گشاد دولت سرازیر خواهد شد و در عین حال بودجه ی انبساطی سال آینده - حتا در صورت تحقق تمام درآمدهای پیش بینی شده - به یک تورم پر فشارتر خواهد انجامید و سطح زنده گی مردم را از وضع فعلی نیز وخیم تر خواهد کرد. در واقع ج.ا بدون کمترین رشد اقتصادی، به لحاظ سیاسی صورت مندی یک رژیم پینوشه یی تپیک به خود خواهد گرفت. (گرفته است!)

IV. در آستانه ی سقوط شاه و از اواخر سال ۵۶ تغییراتی سطحی در عرض دولت به وجود آمد. دولت جمشید آموزگار نتیجه ی احساس خطر شاه از اوضاع رو به بحرانی کشور بود که هرگز به شرایط مطلوب نرسید و زمانی که شریف امامی به جای آموزگار آمد دیگر؛ کار از کار گذشته بود. برای حفظ ساختارهای اصلی رژیم شاه بورژوازی جهانی (به رهبری آمریکا) در کنار بورژوازی داخلی (به رهبری نهضت آزادی، جبهه ی ملی، روحانیون و بازاریان با نفوذی همچون بهشتی ومانیان) دست به کار شدند. این دو جبهه به خوبی می دانستند که در صورت رادیکالیزه شدن انقلاب ایران منافع بورژوازی به شدت تهدید خواهد شد. این جمع بندی بعد از اعتصاب کارگران نفت (متعاقب کشتار ۱۷ شهریور) کاملاً و معقول! به نظر می رسید. با حضور ژنرال هویزر در تهران، لابی های مختلف و مذاکرات گسترده آغاز شد. شایگان، صدیقی، سنجانی، بازرگان، بختیار و... کت شلوار آلترناتیو دولت انتقالی پوشیدند. پس از خروج شاه از ایران و استعفای سید جلال تهرانی از ریاست شورای سلطنت، عملاً کنترل اوضاع نیز از دست دولت بختیار خارج شد. در چنان اوضاعی بهترین و ایده آل ترین آلترناتیو برای جایگزینی رژیم شاه، اسلام گرایان به رهبری خمینی بودند. ایالات متحده این نکته را به روشنی دریافته بود که اگر انقلاب استمرار می یافت نیروهای لیبرال - مانند بختیار - یکی پس از دیگری در مقابل انقلاب می پاشیدند و از گود خارج می شدند. در واقع تعمیق مبارزه ی طبقاتی کاملاً علیه منافع اسلام گرایان در حال حرکت بود. لیبرال ها نه انقلاب، که اصلاحات معطوف به مشروطه ی نوع انگلیسی می خواستند. برای آن که جایی به منظور نشستن نهضت آزادی و جبهه ی ملی و مرکز اسلامی هامبورگ در کنار خوان قدرت فراهم باشد، آنان به شاه گفته بودند فقط سلطنت کند. لیبرال ها باران می خواستند. اسلام گرایان نیز اگر سمبه ی رژیم شاه را پر زور می دیدند در نهایت به همان باران راضی می شدند. اما خمینی - که هرگز فرمان جهاد علیه برادران ارتشی

و ساواکی نداد!! - مانند هر تحلیل گر متوسط العقل اوضاع ایران، به فروپاشی رژیم شاه پی برده بود. آمریکا نیز خوب می دانست که اگر زمام اختیار و کنترل اوضاع را به نظامیانی از جنس رحیمی، بدره ای، خسرو داد، پاکروان و امثالهم بسپارد نه فقط به تعمیق و رادیکالیزه شدن روند انقلاب کمک خواهد کرد و در نتیجه به کارگران و زحمت کشان مجال مانور بیش تری خواهد داد، بل که توان سرکوب موفقیت آمیز این نظامیان نیز به شدت محل تردید بود. در معادلات منطقه و در حالی که نور محمد ترکی و کمونیسم روسی در افغانستان به قدرت رسیده بود؛ از دست دادن اسلام گرایان چپ ستیز ایرانی یک فرصت سوزی جبران ناپذیر برای آمریکا بود. بدین ترتیب قره باغی مامور شد که فرمان تسلیم ارتش را به تیم بازرگان - بهشتی تقدیم کند. از نظر استراتژیست های آمریکایی یک نکته مسلم و قطعی بود: رژیم آینده ایران بی تردید و در هر صورت نمی باید چپ باشد. سهل است گرایشات ضد چپ و تمایل به شدت ضد کارگری اسلام گرایان - که البته خدا را هم کارگر می دانستند؟! - فرصتی نبود که آمریکا به راحتی هدر دهد. بدین سان سیل خروشان انقلاب به یاری امریکا و سمپات های داخلی اش مهار شد. ارتش تقریباً دست نخورده تحویل گردید و به سرعت (مرداد ۵۸) در کردستان شایسته گی ها از سرکوب گری خود را به نمایش نهاد و... در یک کلام سازش بویناک و متعفن لیبرال ها و اسلام گرایان با ایالات متحده از یک سو و به شکلی فوری انقلاب مردم را ملاحور کرد و از سوی دیگر ماموریت نافرجام شاه را به منظور قلع و قمع چپ و جنبش کارگری به مطلوب ترین نحو ممکن عملیاتی ساخت. حوادث خون بار دهه ی شصت نشان داد که بورژوازی جهانی و داخلی در انتخاب خود به قلب هدف زده اند. در واقع به زعم من و فارغ از توهم توطئه عروج اسلام گرایان در اواخر سال ۵۷ از یک سو ناشی از توافق بورژوازی ایران با بورژوازی جهانی بود و از سوی دیگر تلاش برای مرمت و اصلاح شکاف های رژیم شاه و استمرار همان دولت با تفاوت های ایده نولوژیک بود. اسلامی یا سنتی نمی توانست از اعتبار آلترناتیو مطلوب جبهه ی خمینی - بازرگان بکاهد. اسلام گرایان نیز می توانستند به ساده گی با مظاهر مدرن سرمایه داری ایران منطبق شوند، اقتصاد نیمه دولتی شاه را به بازار آزاد هدایت کنند، انتخابات پارلمانی راه بیندازند و در حوزه ی حقوق شهروندی حتا از "جامعه ی مدنی" گیرم از نوع مدینه النبی سخن بگویند. در نتیجه کش مکش اصلی در سال ۱۳۵۷، مانند سی و یک سال گذشته، میان سنت - مدرنتیه نبوده است.

فلاش بک تمام شد!

سی و یک سال بعد همه برای حفظ اصل و ساختار رژیم به دست و پا افتاده اند. بیانیه ی ۱۷ موسوی، شرایط مضحک کروی، لحن هتاکانه ی خاتمی، موضع مرموز هاشمی در داخل و بیانیه های لیبرال های خارج نشین جمله گی مویده هراس از امکان رادیکالیزه شدن جنبش اعتراضی جاری ست. بی هوده نیست که محسن کدیور با استناد به فتوای مراد خود (حسین علی منتظری) از ولایت فقیه مشروط و غیر خودکامه - چیزی مانند شاه سلطنتی و نه حکومتی - دفاع می کند و به همراه مهاجرانی و دارو دسته اش اتاق فکر تشکیل می دهد و خاتمی در خفا برای رهبر نامه ی "نجیبانه؟!" می نویسد و به همراه کل جبهه ی اصلاح طلبان از خشونت ورزی ساختارشکنان بیزاری می جوید. حالا دیگر اصلاح طلبان و لیبرال ها زنگ خطر را شنیده اند و اگر چه خود در معرض حذف نهایی از قدرت سیاسی حاکم قرار گرفته اند، اما با این همه این مساله را خوب می دانند که حتا در چنین صورتی نیز بودجه ی بنیاد باران و مجمع تشخیص مصلحت قطع نخواهد شد. گویا اخطارهای باند احمد توکلی طی چند ماه گذشته که درخصوص به میدان آمدن طبقه ی کارگر - به تعبیر حضرتش "یقه آبی ها" - همه ی رژیم را هشدار داده بود، تا حدودی مفید افتاده است. تحت فشار مردم به ستوه آمده؛ در ج.ا اگر چه همه علیه هم شمشیر می کشند؛ و در این مسیر نوه ی خوش تیپ امام را نیز مکرر می کنند، اما همه می دانند که مفهوم دیگر ساختارشکنی احتمالاً یک انقلاب اجتماعی خواهد بود. حالا دیگر اصلاح طلبان نه به باران، بل که به یک پاره نان روغنی و حفظ جان نیز راضی شده اند. دیگر کسی از مطالبه محوری هم سخن نمی گوید لیبرال ها برای خروج از بن بست آماده می شوند. همه ی جریانات و گروه هایی که تا دیروز پشت سر رفسنجانی جمع شده و از زبان او می گفتند "هر خری بیاید به جز احمدی نژاد"؛ اینک از رییس جمهور احمدی نژاد می خواهند فقط پاسخ گو باشند!

به نقل از به پیش! ۵۲، ۴ اسفند ۱۳۸۸، ۲۳ فوریه ۲۰۱۰

